

آشفته بر مردم ستم روا می داشتند . گاهی گرسنه و تشنه شده خوراک و آشامیدنی می خواستند و گاهی تن به میگساری و بدمستی می زدند . این مردم آریا خدایان خود را به نام **اهور** ahura یا **اسور** asura یعنی خداوند هستی و یاد یو Daeva یا دیو Deva می خواندند . بزرگترین خدای **اسور ورون** Asura Varuna خدای آسمان و خدای دیوان و خدای مردم و پدر همه بود . مهر (Mithra یا Mitra) یا خدای روشنی و پیمان و دوستی بار و دست راست **ورون** بود . همچنان آتش (Atar یا Agni) خورشید (Hvar یا Svar) ماه (Mâh یا Mâs) بامداد (Ushâ) هم از خدایان بودند . برای خوشنود ساختن این خدایان فدیة (yasna یا yagna) می دادند و هوم (Haoma یا Soma) گیاه را با تشریفات در هاون کوبیده آبش را که مستی آور بود می نوشیدند و به سرود خواندن می پرداختند .

چنان پیدا است که دیگر گونی آب و هوا باعث شد که روی به سرزمینهای نوینی بیاورند . این کار را در دسته ها و گروه ها انجام دادند و همین باعث شد که برخی از گروه ها از هم به اندازه ای دور شوند که جدایی لہجه در میان پدید آید . این است که می بینیم مثلاً گروهی «س» را «ه» و «ه» را «س» می خوانند و آن دیگر وارونه این تازمانی که چراگاه ها سرسبز بود و آبیاری آنها هم بیشتر از برف بود تا از بازان و آنهم در سرزمین نسبتاً سردی که در آن رعد و برق کمتر دیده و شنیده می شد باورها بر جا ماندند ولی پس از آنکه روی به جلگه های نسبتاً گرمسیری کردند که در آن ریزش برف نبود ولی بارندگی بسیار بود و آنهم از ابرهای درخشان و غرنده آن دسته که زود تر به این سرزمین تازه رسیدند به پدیده های تازه باور کردند . دیگر پدر بزرگ با آن آسمان نیلگون و آرام خود کمتر مهربان بود . آسمان نیلگون بی ابر آورنده گرهای طاقت فرسا بود و آن ابرهای درخشان و غرنده بودند که گرما را برده زمین تشنه و تپیده را آب می دادند و بارور می ساختند اکنون آن خدای ابر و باد و تندرو آذرخش بود که

داستانهای مشترک ایران و هند در روزگار باستان

علی اکبر جعفری

دیوان و اهورایان در یک جهان می ریسند . آنگاه فرزند بد خواست که اهورایان را بیرون راند و فرزندان پدید آورد . او جشن چهار ماهی را بر پا کرد و از این راه اهورایان را بیرون راند و فرزندان پدید آورد

میتراینی سه مهیت ۱ - ۱۰ - ۵

(Maitrayaniya Samhita)

میدانیم که ایرانیان و هندیان هر دو به نام آریا (پارسی باستان Ariya اوستا Airya سانسکریت Aryā) و بطوریک قوم در یک سرزمین زندگی می کردند . مردمی بودند هم زبان ، هم زیست و هم کیش . زندگی برای شان بسیار ساده بود . نگهداری گاو و گوسفند ، کشاورزی دیمی ، سواری بر اسب ، کوچ با گردونه ، خانه بدوشی ، دهن نشینی موقت ، جنگ با نا آریایان و راندن و یا در خود فرو بردن آنان از کارهای این مردم بود . سرزمین شان نخست به اندازه ای سرسبز و خوش آب و هوا بود که باهمه ی چادرنشینی و کوچندگی می توانستند به گاو داری که به چراگاه و گیاه فراوانی نیاز دارد بپردازند و تا اندازه ای خوبی زندگی خود را روی همین جانور بسی سودمند بچرخانند . در باورشان برای خود خدایانی از طبیعت بر آورده بودند خدایانی که مانند خود آنان دارای خواهشهای گوناگون بودند و گاهی خوش و خرم و بر مردم مهربان بودند و گاهی خشمگین و بر

(۱) شکل نخست واژه به لاتین در کمانها اوستا است و دوم سانسکریت و اگر یکی باشد مردوزبان همان یک صورت را دارند .

بیشتر به نظر می‌آید و با غرش و درخشش و بارش جلاب توجه می‌کرد.

نام این خدای اندر Indra بود. خدایی بود که با درخشش جنگ افزارش و با غرش جنگ آوازش ابرهای سیاه را بسوی سرزمین‌ها تازه آن مردم می‌راند و گرمسالی و خشکسالی را از میان برده تازگی و شادابی را ارزانی می‌داشت. پس سرایندگان بیشتر ستایشهای وی را می‌سرودند و گرد هم آمده به سپاسگزاری می‌پرداختند، نیایشها می‌کردند قربانیهای دادند و خودشان هم در چنین جشنی می‌گساری می‌کردند و خوش می‌گذراندند.

خدای آتش که تا کنون با **اسور ورون** بود و وی را دوست و پدر خود می‌خواند از وی روی گرداند و بیزاری نشان داد و وی را آشکارا رها کرده به بیگانه‌ای اندر نام پیوست (۲)

چنان پیدا است که این کار را «س» گویان که در کوچ پیشگام بودند کردند. نزد آنان اندر که بیشتر به نام دیو خوانده می‌شد گرامی تر و دوست داشتنی تر گردید. ولی آنانکه «ه» تلفظ می‌کردند از خود تعصب نشان دادند و همان **هورو** **میشر** و چند تن از خدایان پیشین خود را همچنان بزرگ و والا نگه داشتند برای آتش هم بجای **اگنی Agni** واژه‌ی مترادف **آتر Atar** را روا دانستند و شاید هم این جدایی در نامگذاری آتش از روی تعصب نبود و جدایی لہجہ ای بود.

آنان که «س» گو بودند هندیان اند و آنان که «ه» گو بودند ایرانیان می‌باشند.

از يك سوی شکاف کیشی و از يك سوی بگفته و ندیداد گرم‌ما و از سوی دیگر هم بگفته می‌تیرینی سمهیت آن بر کتی که خدای به هندیان بخشیده است که

(۲) ریگ‌وید ۱۰-۱۲۴ و ست‌پث برهن ۳-۲۳-۲۴

تند تند فرزند پدید آورند باعث شد که ایرانیان راه خود را گرفته بسوی سرزمینهای تازه سرازیر شوند.

نا گفته نماند که این جدایی با جنگ و ستیزه با دشنام بازی و بد زبانی صورت نگرفت زیرا نه تنها در ریگ وید از چنین پیشامدی نام برده نشده بلکه در کهنترین نامه‌ی اوستا که سرودهای زرتشت باشد دیوان به آن بدی یاد نشده‌اند که در نوشته‌های دیگر اوستا آمده است. همانگونه که در ویدها **اسور** بارها برای آن دسته از مردم آمده که با **اندر** پرستی گرایش نشان نمی‌دادند در سرودهای زرتشت هم **دیوان** بیشتر پیشوایان و مردمانی می‌باشند که تن به سخنان زرتشت نمی‌دادند و همچنان به قربانیهای خونین و پرستش خدایان پنداری می‌پرداختند. آن همه بد وزشت که از اسوریان در نوشته‌های هندی و از دیوان در نوشته‌های ایرانیان یاد شده است، همه و همه متعلق به سالیانی دراز پس از جدایی است که این دو واژه معنی و مفهوم اصلی خود را از دست داده بودند و اسوریان هندی بسته به ایرانیان و دیوان ایرانی بسته به هندیان نبودند و به کلی موجوداتی تازه پنداشته شده بودند.

این بود پیشگفتاری در باره وضع مردمی که سده‌هایی دراز با هم می‌زیستند و يك قومی بودند و سپس هم به دودستگی بخش گردیده از هم بارنجشی ساده جدا شدند و تا صد ها سال يك دیگر را ندیدند و از این راه تا اندازه‌ای يك دیگر را فراموش کردند.

ولی کسانی که نخست يك قومی باشند و سرچشمه‌ی همه‌ی باورهای نخستین شان يك باشد بایستی بیش از جداییها دارای یگانگی باشند. بایستی داستانهایشان چه کیشی و چه دیگر رویهمرفته همانند باشند و همین طور هم هست. اینک می‌پردازیم به سخن روز خود:

نخست از آنچه که بسته به باورما و کیش است گفتگو می‌کنیم و سپس

به داستانهای دیگر می‌پردازیم. گفتیم که اندر خدای ابرو باران بر اسور ورون برتری یافت و مردم به وی روی آوردند و به وی گرویدند در ستایشهایی که در ریگ وید از وی شده پیدا است که پیروزی بر خشکسالی را شاهکاری بس بزرگ می‌شمردند. نام این خشکسالی که در نیمه‌ی نخست تابستان پدید می‌آید ورترا Vritra بود لقب اندر ورترا Vritrahan یا زنده و کشته‌ی ورترا شد. اکنون داستان خشکسالی و شکست آن را نخست از ویدها یا نبشته‌های باستانی هندیان گوش می‌کنیم و سپس می‌بینیم که اوستا در این باره چه می‌گوید.

ورترا یا پوشاننده و پنهان کننده با کمك داسها Dāsaها و پینها Pani ابرها را که به شکل گاومی باشند می‌زدود در کوههای سر بفلک کشیده پنهان می‌دارد و از این راه خشکسالی را پدید می‌آورد. مردم تشنه و گرسنه قربانیها می‌کنند و سوم گیاه را می‌کوبند و شیره اش را بر می‌فشارند و به نیایش می‌پردازند تا اندر به کمکشان بشتابد. اندر هم از خواب شیرین خود بیدار می‌شود و نخست چندین صد گاو کباب شده می‌خورد و سه خم شیره سوم گیاه را سر می‌کشد و در همان خواب آلودگی گرز بدست و زره برتن و تاج بر سر و سوار گردونه با کمك تندبادهای (ماروت Mārut) به جنگ ورترا می‌رود. جنگ تن‌به‌تن این دو زمین و آسمان را بلرزه در می‌آورد. سر انجام اندر گرز آذرخش خود را بسوی ورترا پرتاب می‌کند و آن را جابجا می‌کشد. ابرهای گاو پیکر رها گردید آبهار بر زمین تشنه می‌باشند. تکرار این جنگ و پیروزی نشانه خشکی و بارندگی فصلی است.

همین داستان را در اوستا داریم ولی چون اندر دیگر بیگانه و دوست‌ناداشتنی بود این کار را به ایزدی داده‌اند که پدیده خود ایرانیان است. تشر (Tishtra) یا بهارسی کنونی تیر را بجای اندر داریم و اپوش (Apaosha) هم جای ورترا را گرفته است. داستان در تیر یشت چنین آمده است:

آنگاه . . . تشر را یومند به پیکر اسب سفید زیبایی با گوشهای زرین و لگام زرینشان بدریای فراخکرت فرود آید. در برابر او دیواپوش به پیکر اسب سیاهی بدر آید يك اسب کل با گوشهای کل . . . بادم کل يك اسب گرمهیب . . . هر دو بهم درآویزند . . . هر دو در مدت سه شبانه روز باهمدیگر بجنگند دیواپوش بر تشر چیره شود و او را شکست دهد . . . آنگاه تشر خروش بر آورد وای بر من . . . مردم در نمازیکه از من نام برده شود، نمی‌ستایند . . . اگر بستایند من نیروده اسب‌ده شتر و ده گاه و ده کوه و ده آب قابل کشتی رانی خواهم گرفت. (۳)

از این پیداست که ایرانیان مانند برادران هندی نماز گزار نبودند و تن باسانی می‌سپردند و همین تنبلی بود که باعث شکست تشر شد بهرسان مردم نماز گزارند و تشر دوباره با اپوش گلاویز شد و این بار بر او چیره گردید. خروش شادگامی و پیروزی را بر آورد: «خوشابمن ای اهور امزدا. خوشا بدین مزدیسنا خوشابشما ای کشورها، آب جوهای شما به آسانی بسوی کشتزاردانه‌های درشت جوو چراگاه دانه‌های ریز و جهان مادی روان گردد.»

چون نام از دریای فراخکرت آمده، بگفته بندهش (۴) در آن خری است سه پای، شش چشم، نه دهان و يك شاخ که با کمك آن تشر آبهای دریا را بالا کشیده بصورت باران بر می‌گرداند و این ما را بیاد ابرهای گاوپیکر ریگ وید می‌اندازد که سه بال، هفت دست، دوسر و چهار شاخ دارند.

اما اگر ایرانیان از بردن نام اندر پرهیز می‌کردند لقبش را میتوانستند بکار ببرند و همین طور هم هست. ورترا Verethraghna را که بصورت اوستایی ورترا Vritrahan میباشد بنام يك ایزد جدا گانه و تازه‌ای در آوردند و بی آنکه

(۳) یسها جلد اول ص ۳۴۸ «یشت ۸-۲۰ تا ۳۰» بندهش ۱۲-۱۱۹۱۰-۶

(۴) بندهش ۲۴-۱۰

پرواهی بمعنی اصلی واژه ورترا Vritra بکنند معنی ورترا غن را پیروزی و پیرومند گردانند ورترا غن همان بهرام پارسی است .

ورترغن یا بهرام ایرانی گاهی به پیکرهای درمی آید مانند پیکر باد، گاو نر، اسب، شتر، گراز، جوانی پانزده ساله، مرغ شکاری، قوچ دشتی، بز نر دشتی، و مرد دلیر (۵) ورتو هن یا اندر هندی هم همین کار را میکند ولی آن برای آنکه خود را بفرز تشنه نشان دهد و از نیرو و پیروزی و فرونیکی و سود و درمان خود ستایشهایی کند و این یکی پس از نوشیدن سوم و مست گردیدن بسراغ زنان مردم میرفت و همین باعث رسوایی اش شد و در هندهم اندر محبوبیت خود را از دست داد . در یونان و روم هم زیوس یا ژوپیتر به پیکرهایی در آمده به سراغ زنان و دوشیزگان میرفت و از خود بیلانی مانند هر کول، پرسئوس، باکوس، و دیگران باز میگزارد .

بسی نام از هوم (Soma - Hoama) بردیم، هوم (یعنی فشرده) درختی است که بر کوه‌های بلند میروید و دور از دسترس مردم، در ریگ وید مرغ شکاری (Shyena) یا شاهین بلند پرواز بدانجا میرسد و با خروشی آن را بر میدارد ولی تیر انداز کرشانو (Krishanu) که نگهبان آن بود برق آسا جسته تیری رها میکند ولی تنها نتیجه‌ای که میگیرد افتادن یک پرازبال آن مرغ زخمی است و آن با سوم از آسمان گذشته به منو (Manu) نخستین بشر میرساند. در اوستا کرسانی (Keresâni) شهریاری است که در قلمرو خود از گسترش آیین مزدیسنا جلوگیری میکند و نمیگذارد که پیشرفتی در کارها باشد و هوم که در پیکر مردی به دیدار زرتشت می‌آید، کرسانی را هم از پای در می‌آورد. هوم را هم مرغ مقدس و آزموده می‌پرا کند تا در کوه‌های بلند بروید و نخستین کوه اپیری سین Upairi-Saena یا ابرشاهین نام دارد. نا گفته نماند که آن شاهین بود که نکتار (Nectar) یا نوشیدنی دوردارنده‌ی مرگ را برای زیوس آورد. اینجا نخستین کسی که هوم

را آماده میسازد ویو نگه‌بان (Vivanghvat) بود و در ریگ وید ویوسوت (Vivasvat) پدر منو نخستین بشر است و نخستین کسی است که سوم را آماده میسازد. در ریگ وید آبتی و تریث (Aptiya, Thrith) و در اوستا آثوی و تریث (Athwiya, Thrith) از پیشگامان سوم - هوم سازند .

هوم - سوم زرین گون است و دانش بخش و درمان بخش و تندرستی بخش و شادی بخش و خواسته بخش . ایرانیان و هندیان آن را با تشریفات خاصی آماده میکردند و درهاون میکوبند و شیرهاش را بیرون میفشردند و مسی بیختند و گاهی هم برای آن که اندکی از مستی اش بکاهند، با آب و شیر می آمیختند . واژه‌ی مدو madhu که در اوستا و سانسکریت برای هوم - سوم بکار برده شده و در زبانهای دیگر هند و اروپایی هم بصورت medu در یونانی medu در سلاوی midus در لیتوانی meth در آلمانی و mead در انگلیسی آمده در فارسی می است . این از ریشه واژه مد mad یا مست شدن است و پیدا است که مستی بار می‌آورده است . در یک جای ریگ وید آنرا بهنگک Bhanga یا بهنگک هم نامیده اند ولی در حالیکه هندیان ویدایی در آشامیدن آن اندازه نمی دانستند در اوستا سخن از اندازه نوشی آن رفته است .

در ریگ وید اندر گندرو Gandharva را که پاسبان سوم است و در آبهای آسمانی می زید می کشد و در اوستا گرشاسب (Keresaspa) گندرو Gandrewa را که در آبهای فراخکرت است از پای در می‌آورد .

نا گفته نماند که در اوستا گرشاسب که پسر تریث است اژی زرد رنگ و زهر آلودی را که مردم و جانوران را می بلعید می کشد در جایی که در ریگ وید تریث از کشندگان اهی است .

چون نامی از ویو نگه‌بان و آثوی و تریث بردیم بینیم که اینان کیستند

در ریگ وید **ویوسوت** Vivasvat نام شاهی است که از زن نخست خود **سرنیو** Saranyu پسر و دختر دوقلوئی دارد به نام **یم** Yama و **یمی** Yami (معنی یم و یمی دوقلو یا جمولی است) و از زن دوم خود پدرمنو Manu یا نخستین بشر است **ویوسوت** (که معنی اش درخشنده است) نخستین کسی است که سوم را ساخت اندر هم سوم را بایکی از پسران ویوسوت می نوشد. در اوستا هم **ویونگهوت** Vivanghvat نخستین کسی است که **هوم** را ساخت و در پاداش پسری یم Yima نام یافت.

یم یا **یم خشیت** (Yima khshaeta) یا **جم و جمشید** فارسی نخستین مردی بود که اهورا با وی گفتگو کرد و به او پیشنهاد گسترش دین اهورایی را نمود ولی او بجای آن فرمانروایی بر جهان را برتری داد. او جهان را آبادان گردانید و مرگ و میر و پیری و بیماری را بطوری از شهریاری خود بیرون راند که پدر و پسر هر يك از آنها پانزده ساله به نظر می آمد.

در زمان **جمشید** بود که زمستان مرگ آور آمد و بر فباری سختی رویداد. البته اهور امزدا در انجمنی جمشید را از آمدن زمستان و یخبندان آگاه ساخته بود و او به دستور اهورامزدا دست بساختن ور زد. آن جای بود سه طبقه که از پرتو خود تابنده ای روشن بود و در آنجا بهترین مردان و زنان و جانوران و گیاهان را پناه داد و همه از گزند زمستان مرگ آور رهایی یافتند. بعدا جمشید به سخن نا درست و دروغ پرداخت و منی کرد و زبون گردید. در سرودهای زرتشت آمده که جمشید خداوند جهان را بد گفت. چنانکه خواهیم دید شاید این کنایه ای باشد به ارتقایی که یم ریگ وید یافت و یکی از خدایان گردید.

در ریگ ویدیم هم مانند پدرش شاه است و او کسی است که مردم را گرد آوری کرد و نخستین کسی است که تن به مرگ داد و به جهان دیگر شتافت و در آن جهان با خدایان بویژه ورون زیر درختی نشست و سوم نوشید و سپس هم

خداوند بهشت شده خدا حتی خدا گردید. البته در نبشته های پسین هندی او را از بهشت منتقل نموده مالک دوزخ گمارده اند.

ولی داستان زمستان را به یم نمی بندند و این کار را به برادر ناتنی وی منو واگذار می کند و در گرمسیر هند خبر از برفباری و یخبندان نیست و سخن از آب باران است. می گویند بامدادان تشتی پر از آب آوردند تا منو دست و روی خود را شویند و همین که کف دست خود را پر از آب کرد ماهی ریزی درون آن دید. ماهی به سخن آمد و گفت: اگر مرا نگهداری من روزی ترا رهایی خواهم بخشید. پرسید: از چه؟ گفت: از سیلابی که همه را با خود خواهد برد. منو از آن نگهداری کرد و هنگامیکه بزرگ شد آنها در دریا رها کرد. ماهی هم روز و ماه و سال باران سیل آسا را به او گفت و نشان داد که چگونه در کشتی بنشیند. در آن روز سیلابی منو سوار کشتی شد و آن ماهی هم آمد و کشتی را تا تیغ کوه شمالی یدک کشید و هنگامیکه آب فرو نشست منو از کشتی پیاده شد و چون تنها بود از خود يك دختری پدید آورد و با آن جفت گرفت و بدینسان منو و دخترش نخستین مرد و زن هندوان می باشند.

در ریگ وید آمده است که خواهر و همزاد یم شیفته برادر خود گردید و از وی خواست که شوهرش شود و گفت چون خدایان جاوید فرزندان مرگ پذیر می خواهند چه بهتر که آن دو بهم رسند ولی یم در پاسخ گفت: من تن خود را با تن تو یگانگی نمی بخشم، زیرا با خواهر هم آغوش شدن گناه است تو برو کسی دیگر را در آغوش گیر و دلش را بدست آور او بدین طریق خود را رهایی بخشید ولی در بندهش **مشی** و **مشیان** (Mashya و Mashyani) برادر خواهر همزاد باهم جفت گیری می کنند و نخستین مرد و زن میگردند و یم دیو ماده ای را به زنی می گیرد و خواهر خود یمی را هم به دیو نری به زنی می دهد.

در ریگ وید است که **تریت** پسر **آپتی** (Trita Aptiya) یکی از همکاران و هم پیالگان اندر بود و در کشتن ورتسر باو کمک می کند و سپس

هم سوم می نوشد. دریک بند ریگک وید اوست که بانیزه ورتن را از پای درمی آورد در ضمن برای درمان بیماریهای گوناگون به او روی می کنند در وید یک کسی دیگر بنام تریتن - Traitana داریم که در جای یکی از اهی ها (اژدها) را می کشد و در جای دیگر با تند باد دست و پنجه نرم می کند تا آنها را از وی به زور گیرد و باز به کار درمان و دارو می پردازد.

در اوستا دوم کسی که «در میان مردمان خاکسای هوم را آماده میسازد» **اثوی Athwya** یا **آبتین** پارسی است و در پاداش پسری کا کل زری به نام **تریتون Thraetaona** یا فریدون می یابد و آن فریدون بود که اژی دهاک سه پوزه و سه کله و شش چشم و هزار چستی را میکشد. در ضمن او نخستین پزشکی است که اهورامزدا آن را ده هزار درمان گیاهی می آموزد.

گفتیم **تریتن** یا **تریتن** در کشتن ورتن که نام دیگرش **اهی Ahi** یا **اژدها** است دست دارد. این اهی سه کله و شش چشم داشت و باسانی میتواند در هر پیکری که بخواهد درآید می توان آن را هزار چستی اوستا دانست. باری کسانی که در دزدیدن ابرها با وی همکاری می کردند **پنی** و **داس (dāsa)** بودند و تریتن آنها را هم کشت. آیا این **اهی - داس** همان **اژی - دهاک** اوستا نیست؛ **دس** در سانسکریت و **ده** در اوستا به معنی نیش زدن، گزیدن، گاز گرفتن و آزار رسانیدن است و **داس** و **داسک** و **دس** و **دهاک** و **ده** به نیش زدن گزنده و آزار رساننده و تباه کن گویند واژدهایی که این کاره نباشد، اژدها نیست. در ضمن لقب **ماردوش** پارسی را که به **(ضحاک)** داده اند فراموش نکنیم. ناگفته نماند که اژدهایی که هر کول افسانه های یونانی با گرز برنجین خود کشت نیز هفت یا نه کله داشت.

بطوریکه میبینیم که در جایی که **ویونگهان** و **یم وثریت** **آثوی** و **اژی دهاک**

و دیگر در **ریگک وید** که پنهان نیمه خدایانی یا هستیان پنداری هستند در اوستای تازه تر بصورت مردم در میآیند و سپس هم در نبشته های پسین پادشاه می گردند و آن مار گزنده ابردزد هم نام خود را **مهرب ساخته (ضحاک)** عرب شده از بابل بر می خیزد.

اکنون می رسیم به زمان کیانیان. از زبان و دستور زبان و نوع شعر و حتی از نام مردمانی می دانیم که **گاتها** یا **سرودهای زرتشت** در زمانی سروده شده که **ریگک وید** هنوز پایان نیافته بود. پس در زمان **کیانیان** هم همزمان **ویدها** هستیم.

میدانیم که **(کی)** یا **(کیانی)** در اوستا و سانسکریت **کوی Kavi** است. این واژه از **کو ku** یعنی سرپرستی نمودن آمده و به معنی سرپرست و نگهبان میباشد برخی آنرا از ریشه واژه **کو Ku** به معنی زمزمه کردن و سرودن می دانند و می گویند کوی سراینده دانا را گویند. **کیان** شاهزادگانی در سر زمینهای آریایی هند و ایرانیان بودند.

چون یکی از **کیان گشتاسب** نام دین زرتشت را پذیرفت ولی دیگران همچنان ایستادگی کردند و دیو پرستی خود را ادامه دادند. این است که میبینیم در اوستا بویژه در **گاتها** واژه **کوی** هر گاهی که با نام **گشتاسب** و بستگانش آمده معنی خوبی در بر دارد ولی هر آنگاهی که خواست از پیشوایان دیوپرست است به بدی یاد شده است. البته تا اندکی در **گاتها** و بیشتر در اوستا **کو Kava** به معنی **نیک** و **کوی Kavi** به معنی **بد** بکار برده شده است و شگفت آنکه در ویدها و نبشته های بعدی سانسکریت برعکس این اشاره شده است و **کو Kava** بد است و **کوی Kavi** نیک است.

زرتشت چندبار از **مگ Maga** یا **مگون Magavana** یا به پارسی **مغ** نام

برده و خود راهم یکی یا بهتر بگوییم بنیاد گزار این انجمن می خواند. باز شگفت است که همین واژه مانند واژه کوی برای خود (اندر) بکار رفته است ولی در یک جای ریگ وید اندر « کوی » را از خود می راند و مطرود می سازد. در ریگ وید میگوید: « اندر آن مرد را که به فرزندان خود می بالد و سپید تن است و مغ است و دوست کیان است از خود راند » در جای دیگر میگوید: « دیوان از برای پیروان کوی نیستند » باز می گوید: « در جنوب که از آن دیو پرستان است برای پیروان کوی نیست ». و نیز در جایی گفته است: « اینک از اهور و مغ سخن می گوئیم ». آیا این اشاره های روشنی به زرتشت و کئی گشتاسب و یاران مغ آنان نیست؟ یکی از لقبهای زرتشت اسپنتمان Spitaman یا سپیدین است و چه درسوردها و چه در اوستا از فرزندان زرتشت به نیکی یاد شده است و همانطور که گفتیم زرتشت خود را مغ می خواند. پس مردی که سپیدین است و فرزندان می بالد و مغ است و دوست کیان و از خدایان پنداری ریگ وید دوری جسته و بسوی « اهور » روی آورده و در شمال سرزمین ریگ وید می زیسته جز زرتشت چه کسی دیگر می توان باشد؟

در برابر این گفته ها زرتشت از اسمیج Usij که از پیشوایان آریائی بودند و بگفته نبشته های هندی آتش را بر زمین آوردند، یاد میکنند و می گوید که آنان و کویان و کرپانان که همه برای سود جویی خود به پندار بافی و قربانی دادن و میگساری میپرداختند فساد را رومی داشتند و از این راه کیش دیوان را نیز موند ساختند. از کیان یکی کوی اسن Kavi Usan می باشد که امروز کاس یا کیکاوس (واژه کی دوبار و بطور نادرست بکار برده شده است) می گوئیم. در ریگ وید کوی اسن Kavya Ushan کسی است که برای « اندر » گزنی سازد و برای نخستین بار آتش می افروزد و بعنوان هوتر Hotr (اوستا، زوتر zaotar) در نیایش و قربانی سرپیشوا میگردد، سپس بسوی آسمانها پرواز میکند تا جایگاه خدایان

را دریابد. در نبشته های ایران کاس پدر کیخسرو است که آذر گشسب را بنیاد میگزارد و بسوی آسمانها پرواز میکند.

کیخسرو در اوستا هوسروه Haosravah و در سانسکریت Sushravas یعنی نیکنام است. داستان جنگ مهابهارت میتواند ما را به یاد داستان کیخسرو بیاورد. در شاهنامه ما جنگ ایرانیان و تورانیان که هر دو فرزندان فریدون اند داریم و در مهابهارت کورو Kaurava و پاندو Pandava عموزادگان یکدیگرند. سردار پاندو یندشتر Yudhishtira است و شاه ایران کیخسرو، هر دو به سن بلوغ که میرسند تاج شاهی را از عموی خود میخواهند و این عمو جانها هم میخواهند برادرزادگان خود را با مادران شان نابود سازند ولی ناکام میمانند پس از شکست در یودن Daryodhana عموی پاندو، و افراسیاب هر دو زیر آب پنهان می شوند. پیران تورانی دوست کیخسرو و مادرش فرنگیس است و ودورای کورو Vidura Kaurava دوست یندشتر و مادرش کنتی Kunti است هر دو از عموان برای مدت ۱۲ سال پادشاهی میکنند و در پایان هم کیخسرو هم یندشتر، با داشتن زن، فرزند ندارند هر دو دنیا را ترك می گویند و هر دو باش نفر که یکی از آنان ایزد یا دیو است می روند و هر دو در راه همراهان خود را از دست میدهند و تنها به مقصد می رسند و هر دو جایگاه بسی بلند و مقدسی دارند. بطوریکه دیدیم همه داستانها یا سرچشمهای داستانها یکی میباشند و نامهای قهرمانان هم کمابیش یکی هستند ولی در ایران يك قهرمان کاری را انجام میدهد که در هند آن را قهرمان دیگری بعهده گرفته است و برعکس، ما همان خدایان و ایزدان داریم، همان فریدون همان اژی دهاک و همان طوفان و همان مردان نامی را داریم که هندیان هم دارند ولی ستیزه بازی کیشی و جدایی لہجہ ای بود و دوری سرزمینهای پس از مهاجرت و از همه بالاتر انقلاب بزرگ دینی زرتشت باعث شد که در این زمینه دگر گونیها و جداییهایی پدید آید ولی نه به این اندازه که

همانندی و شباهت به نظر نیاید . در پایان یاد آور می شود که در این گفتار ما مشتئی از خرواری را پیش کردیم و گرنه از همانندیها بسیار است و حتی داستانها بیکه پس از پدید آمدن اسلام نوشته شده اند نیز شباهتی دارند و چه بسا که از يك ریشه و سر چشمه می باشند .

کتابهایی که از آنها سود گرفته شده

- (۱) گاتها ، ابراهیم پور داود ، بمبئی ، ۱۹۵۲
- (۲) یشتها ، جلد اول ، ابراهیم پور داود ، بمبئی
- (۳) یشتها ، جلد دوم ، ابراهیم پور داود .
- (۴) قهرمانان ایران باستان ، عباس شوشتری (مهرین) ، تهران ، ۱۳۴۱

- 5 - The Vedas, Fredrich Max Muller, Calcutta, 1956
- 6-History of Zoroastrianism, M.N. Dhalla, Bombay, 1963
- 7-K.R. Cama Oriental Institute Journal No. 2, 1922
(Iranian Influence on Indian Culture, K.N. Sitaram)
- 8-K.R. Cama Oriental Institute Journal No.4, 1924
(Indo-Iranian Religion, Shapurji Kavasji Hodiwala)
- 9-K.R. Cama Oriental Institute Journal No. 31, 1936
(Indo-Iranian Religious Schism, Kshetressachandra Chattopadhyayo)
- 10-K.R. Cama Oriental Institute Journal No. 33, 1939
(The Zamyad Yasht and the Iranian Epic, Sohrab J. Bulsara)
- 11-K.R. Cama Oriental Institute Journal No. 34, 1940
(Zohak in History and Tradition, Jehangir M. Desai)
- 12-The Divine Songs of Zarathushtra, I. J. S. Taraporewala, BombaY, 1951
- 13-Songs of Zarathushtra, Dastur Framroze Ardeshir Bode & Pilo Nanavutty, London, 1952
- 14-Rig Veda, H. H. Wilson, Poona, 1926
- 15-Encyclopaedia of Religion & Ethics, Hastings, New York, 1959
- 16-Epics, Myths & Legends of India, R. Thomas, Bombay
- 17-Sir Jamsetjeebhoy Madressah Jubilee Volume, Bombay, 1914
(a) The Story of Kaikausr, Its remarkable resemblance to the Story of Yudhishtira, Pallanji Burji Desai (b) Jamshed in the Avesta and the Vedas, S. K. Hodiwala



شعبه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی